

پرسش‌های کنفدراسیون

آن چه که در زیر می‌خوانید، متن اصلاح و تکمیل شده‌ی گفتاری کوتاهی است که به مناسبت یادمان چهلمین سالگرد تأسیس کنفدراسیون، در نشست‌هایی که به این منظور در روزهای پنجم و ششم مارس در فرانکفورت برگزار گردید، ایراد کردم.

من در سال ۱۹۷۰، در اتحادیه‌ی دانشجویان ایرانی در فرانسه شروع به فعالیت کردم. یک سال بعد، همراه با زنده یاد محمود بزگمهر، به نمایندگی از سازمان پاریس، در کنگره‌ی دوازدهم کنفدراسیون که در همین سالن برگزار شد، شرکت کردیم. از آن پس تا استانه‌ی انقلاب بهمن که به ایران بازگشتم، هستی فردی و اجتماعی من با حیات جامعه‌ی کنفدراسیونی سرشته شد. شرکت در فعالیت‌های مختلف، تقبل مسئولیت‌های تشکیلاتی، دفاعی، فرهنگی... در سازمان پاریس... دبیری فدراسیون فرانسه و ... در مجموع باید بگویم که شادترین و زیباترین سال‌های زندگی و جوانی‌ام را در دوران کنفدراسیونی گذراندم.

در دهه‌ی هفتاد، کنفدراسیدن مرحله‌ی دوم و پایانی حیات خود را طی می‌کرد. در آغاز این دوره، رژیم پهلوی آن را غیر قانونی اعلام می‌کند. واکنش کنفدراسیون، توسعه و تشدید مبارزه بود: با بسیج و متشکل کردن هزاران دانشجوی خارج از کشور، با تظاهرات و آکسیون‌های عظیم کشوری و جهانی، با اعتصاب غذاها، تحصن‌ها، اعزام وکیل به ایران، حساس کردن رسانه‌ها و محافل بین‌المللی نسبت به نقض حقوق بشر در ایران، اشغال سفارتخانه‌های رژیم... در یک کلام، با گسترش فعالیت‌های دفاعی و افشاگرانه علیه رژیم دیکتاتوری شاه و حامیان امپریالیست آن. در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۷۰، پس از کنگره‌ی شانزدهم، کنفدراسیون در همه جا از جمله در فرانسه به چند شاخه تقسیم شد. من در کنفدراسیدن احیا فعالیت دانشجویی خود را ادامه دادم. به رغم چنددستگی و اختلاف، کنفدراسیون‌های مختلف مبارزات خود را تا فروپاشی نظام پهلوی با شدت و حدتی بیشتر ادامه دادند.

ما امروز چهلمین سال تأسیس کنفدراسیون را هنگامی برگزار می‌کنیم که در استانه‌ی قرن‌ی جدید قرار داریم. جالب این جاست که این دو تاریخ با هم قرابتی یافته‌اند: یادبود کنفدراسیون و فرارسیدن زمان بازبینی یک قرن. بازرسی قرن و بازنگری کنفدراسیون! چه در این یک قرن گذشته، ما در کشورمان، همه چیز را تجربه کرده‌ایم و گاهی نیز دو بار. در ابتدای قرن، انقلاب مشروطه را داشتیم و در اواخر آن انقلاب مشروطه. در نیمه‌ی اول قرن، هم کودتای صغیر پدر را داشتیم و هم کودتای حقیر پسر را. میان آن دو، نهضت ملی کردن نفت را داشتیم و اعتصاب‌های کارگری. سپس مبارزات دانشجویی را داشتیم و شانزدهم آذر. حزب وابسته‌ی توده را داشتیم و مقاومت خلیل ملکی. نهضت‌های ملی و مذهبی را داشتیم. مبارزات چریکی را داشتیم، استالینیسیم، مارکسیسم-لنینیسم، اندیشه‌ی مائو و کاستریسم را داشتیم، مصدقیسم را داشتیم، انجمن‌های اسلامی و هزار چیز دیگر نیز داشتیم. اما علاوه بر همه‌ی این‌ها، از یک چیز دیگر نیز برخوردار شدیم: کنفدراسیون. سازمانی که به مدت نزدیک به بیست سال در خارج از کشور، ما جوانان و دانشجویان آن زمانه را در یک جنبش ضد دیکتاتوری و ضدامپریالیستی متشکل کرد. کنفدراسیونی که دختران و پسران نسل دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ را با هم آشنا، دوست و رفیق کرد، آن‌ها را از درون اطاق‌های کوی دانشگاه یا زیر شیروانی و از کلاس‌های درس، وارد میدان کرد، میدان مبارزه‌ی اجتماعی و طبقاتی، میدان تظاهرات خیابانی، جلسات و میتینگ‌ها، میدان تنش‌های فرهنگی، میدان بحث و مشاجره، میدان فریاد و پای‌کوبی، میدان آشتی و نزاع، میدان دوستی و رقابت، میدان اتحاد و تفرقه، میدان عشق و دشمنی، میدان عقل و جنون، میدان خرد و بی‌خردی... در یک کلام کنفدراسیونی که ما را وارد میدان شهر کرد: یعنی میدان سیاست.

تا کنون دو کتاب قابل تقدیر در باره‌ی تاریخچه‌ی کنفدراسیون انتشار یافته است. مقالات و مطالبی نیز جسته و گریخته در وصف این تجربه‌ی تاریخی نگاشته یا بیان شده‌اند، اما با این همه باید اذعان کرد که هنوز خیلی مانده است تا حق مطلب در باره‌ی کنفدراسیون ادا شود. بازبینی کنفدراسیون، مانند هر پدیدار سیاسی-اجتماعی دیگر می‌تواند از زوایا و جوانب مختلف، از نقطه نظر تاریخ‌نگاری، جامعه‌شناسی، سیاست‌شناسی، روان‌شناسی و غیره انجام پذیرد. از جمله می‌توان سهم به سزا و بیست ساله‌ی کنفدراسیون را در تربیت یک نسل جوان مورد بررسی قرار داد: در فراگیری آزادگی و انسانیت، در آموزش سیاسی و فرهنگی، در آموختن زندگی اجتماعی و مدنی، در آموختن فعالیت متشکل و مبارزه‌جویانه (میلیتانی)...

اما من به نوبه‌ی خود مایلیم، در این قلمیاری کوتاه، سهمیه‌ی کنفدراسیون را در طرح پرسش‌هایی که همواره ناظر بر مبارزه‌ی کنونی ما می‌باشند، برجسته کنم. پدیدارهای اجتماعی هنگامی فراتر از جایگاه و نقش تاریخی خود عمل می‌کنند، هنگامی فراسوی خود می‌روند، هنگامی سقف زمانه‌ی خود را می‌شکافند و در حال و آینده‌ی ما مداخله می‌کنند، که پرسش‌واره‌هایی هر چند جنبی و بدیع‌شان همچنان پرسش‌انگیزهای رسیده و مبهم امروزی ما باشند. به این سان است که پدیدار مرده، تا زمانی که پرسش‌هایش فعلیت خود را از دست نداده‌اند، همواره زنده می‌ماند و خواهد ماند. از این رو نیز، کنفدراسیون، به باور من، با این که بیست سال از پایان عمرش می‌گذرد، همواره زنده است. زیرا پرسش‌واره‌های بدیع و بسا نابهنگام آن همواره مشکل‌های بهنگام زمانه‌ی ما می‌باشند. به نظر من، آن‌ها را می‌توان در سه موضوع محوری مشخص کرد: ۱- مشکل چندگانگی ۲- معضل فعالیت سیاسی-اجتماعی و ۳- بفرنج تشکل انجمنی مستقل و لایبیک (غیر دینی). در زیر، با رعایت اختصار کلام در چنین مجلسی، به بررسی کوتاه این سه موضوع می‌پردازم. تشریح و تحلیل مفصل آن را باید به فرصتی دیگر موکول کنم.

۱- مشکل چندگانگی

کنفدراسیون يك سازمان پلورالیستی بود و همواره پس از پاره پاره شدن نیز، البته نه به نسبت سابق خود، به صورت سازمان‌های مختلف پلورالیستی باقی ماند. در آن زمان، مقوله‌ی پلورالیسم یا کثرت‌گرایی یا چندگانگی باب گفتار یا rhetoric سیاسی روز نبود. ولی در عمل، کنفدراسیون، کم یا بیش، در ابتدا بیشتر و به مرور زمان کمتر، چندگانگی را به مورد اجرا گذاشت. یعنی حداقل تا نیمه‌ی دهه‌ی هفتاد، سازمان واحد مبارزه‌جوی دانشجویان با تمایلات فکری و ایدئولوژیکی مختلف باقی ماند. چونان پدیداری، هم در تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران بدیع و بی‌سابقه می‌نمود و هم در کشورهای غربی نظیر خود را دیگر نمی‌یافت. زیرا که در این سامان‌ها نیز غالب تشکلهای بزرگ دانشجویی به سمت تجزیه و وابستگی به این یا آن حزب سیاسی کشانیده شده بودند. اما این کثرت‌گرایی در عین حال که به کنفدراسیون زندگی و توان و شکوفایی می‌بخشید، آن را شکننده و متزلزل نیز می‌ساخت. به طوری که در نهایت، چندگانگی تبدیل به چندپارگی و پاشیدگی کامل آن به عنوان سازمان واحد دانشجویی شد. البته این تراژدی کنفدراسیون بود همان طور که تراژدی هر پدیدار پلورالیستی است: پلورالیسمی که از يك سو سرچشمه‌ی حیات و نیرومندی است و از سوی دیگر همواره در معرض خطر مرگ و نابودی.

کثرت‌گرایی به معنای فضای هم‌زیستی در هم‌ستیزی، بغرنج امروزی ما را در همه‌ی سطوح تشکیل می‌دهد: چه در زندگی خصوصی و چه در فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و به ویژه در امر شهر-داری یا سیاسی. پس بنابراین پرسش کنفدراسیون، پرسش اصلی کنونی ما است: کدام شکل از فضای عمومی، کدام شیوه‌ی بحث و گفت‌وگو و مراوده، کدام نوع سازماندهی اجتماعی و سیاسی، کدامین ضوابط و مناسبات، ... قادرند هم‌زیستی در هم‌ستیزی را، در يك تعادل همواره پر مخاطره و شکننده - که ضمناً پذیرفته نیز می‌شوند - توأماً فراهم آورند؟ و این مهم بدون آن که طرفین همدیگر را نفی‌کنند و یا تحلیل برند. یعنی نه از تیزی هم‌ستیزی به خاطر حفظ مطلق و بی‌خاصیت باهم- بودن کاسته شود و نه هم‌زیستی به خاطر نمایش خودمدارانه‌ی اختلاف و تمایز، متلاشی گردد.

۲- معضل فعالیت سیاسی- اجتماعی

کنفدراسیون نه يك سازمان سیاسی به معنای اخص بود، نه يك اتحادیه‌ی صنفی به معنای عام و نه يك سازمان دموکراتیک از نوع انجمن‌های دفاع از حقوق بشر. در عین حال که هر سه‌ی آنها نیز بود: هم يك جنبش سیاسی ضد رژیم بود، هم يك اتحادیه‌ی مدافع خواسته‌های صنفی دانشجویان و هم يك سازمان دفاع از حقوق بشر در ایران. این پیچیدگی هویتی خود یکی دیگر از شاخص‌های بدیع و کم و بیش منحصر به فرد این سازمان را تشکیل می‌داد. اما این ویژگی نیز از يك سو کنفدراسیون را به يك سازمان رزمنده در افشای رژیم شاه در خارج از کشور تبدیل می‌کرد و از سوی دیگر اختلاف‌های گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون را به داخل کنفدراسیون انتقال می‌داد و در نهایت زمینه‌ساز جدایی و انشعاب می‌گردید. با این حال، کنفدراسیون در آن دوره و در حد معین خود مشکلی را مطرح می‌کرد که امروزه در بعدی وسیع‌تر و با عمقی ژرف‌تر پرسش ما در مناسبت با بحران «سیاست» و «مبارزه‌ی سیاسی» است. پرسش این است که آیا «سیاست» و «مبارزه‌ی سیاسی» همواره باید طبق سنت تا کنونی، یعنی بر اساس تقسیم کار حاکم که مبتنی بر جدایی حکومت‌کننده و حکومت شونده و جدایی امر سیاسی از امر مدنی است، ادامه پیدا کند؟ و یا این که با شکستن این مرزهای به ظاهر طبیعی و عبور ناپذیر، با به زیر سوال بردن چونان تقسیم کاری، می‌توان زمینه‌های دخالت‌گری اجتماعی، خودمختاری و خودگردانی یعنی همانا زمینه‌های اعمال دموکراسی مستقیم و مشارکتی را قدم به قدم فراهم آورد؟

۳- بغرنج تشکل مستقل و لاییک (غیر دینی)

کنفدراسیون سازمانی بود که می‌بایست بنا بر تعریف و منشورش دانشجویان را با هر عقیده و مسلکی در يك جنبش ضداستبدادی و ضدامپریالیستی متحد کند. به راستی که او در این راه تا حدی زیاد موفق شد. به طوری که می‌توان کنفدراسیون را یکی از نوادر سازمان‌های مستقل از احزاب سیاسی و لاییک در تاریخ ایران به شمار آورد. با این همه دیری نپایید که دانشجویان مسلمان حسابشان را از آن جدا کردند و سازمان‌های اسلامی مستقل خود را بر پا کردند. و همان طور که می‌دانیم وابستگان ایدئولوژی‌های مختلف دیگر نیز، هر کدام، زیرمجموعه‌های دانشجویی خود را به وجود آوردند. حال این مشکل آنروزی کنفدراسیون، امروزه، در مناسبت با جنبش‌های انجمنی، ما را در برابر معمای دشوار دیگری قرار می‌دهد که بغرنج جنبش انجمنی می‌باشد. جنبشی که هم باید نسبت به احزاب و سازمان‌های سیاسی مستقل باشد و مستقل فکر و عمل کند و هم خصلت لاییک یعنی غیر مذهبی و خصلت غیرایدئولوژیکی واحد خود را مانند مردمک چشمش حفظ نماید. به عبارت دیگر معضل بزرگ امروزی ما در آفریدن شکل‌هایی نوین از مبارزه و از سازمان‌دهی مشارکتی است که بی‌تردید با آن چه که تا کنون وجود داشته است و دارند و در ذهن ما با سرسختی مقاومت می‌کنند، متفاوت خواهند بود.

در پایان این گفتار مقدماتی و در سوگ کنفدراسیون، اگر در يك جمله‌ی کوتاه بتوان سهمیه‌ی کنفدراسیون به جنبش مردم ایران را توضیح داد، خواهیم گفت که: کنفدراسیون ترجمان نوآفرینی و بدعت‌گذاری نسلی از جوانان دهه‌ی شصت و هفتاد ایرانی در خارج از کشور بود، پس فراخوانی است زنده به ما و به فرزندان ما برای اقدام به جسارت‌هایی باز هم عجیب‌تر و غریب‌تر.